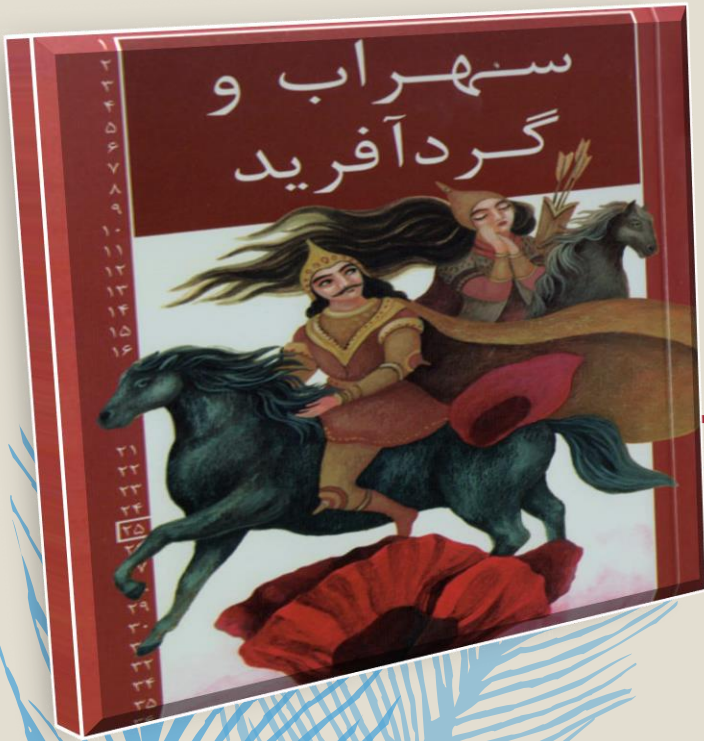


@adab12a



@adab12a



تدریس برخط (آنلاین)

فارسی ۱ (پایه دهم)

درس سیزدهم (گرد آفرید)



دکتر احمد کنجوری

دبیر ادبیات فارسی و مدرس دانشگاه



ویژگی های حماسه:

هر حماسه دارای چهار زمینه‌ی داستانی، قهرمانی، ملی، شگفت آوری است.

زمینه روایی-داستانی حماسه: یکی از ویژگی های حماسه، داستانی-روایی بودن آن است؛ بنابراین حماسه را می توان مجموعه ای از حوادث دانست. با این که در حماسه- بی هیچ تردیدی- مجموعه ای از وصف ها، خطبه ها، تصویرها و... وجود دارد، اما همه ی این عناصر نسبت به داستانی بودن فرعی هستند.

زمینه قهرمانی حماسه: بیش ترین بخش حماسه را اشخاص و حوادث تشکیل می دهند و وظیفه ی شاعر حماسی آن است که تصویر ساز انسان هایی باشد که هم از نظر نیروی مادی ممتازند و هم از لحاظ نیروی معنوی، قهرمانان حماسه، با تمام رقتی که از نظر عاطفی و احساسی در آنها وجود دارد، قهرمانانی ملی هستند؛ مانند "رستم" در شاهنامه ی فردوسی. توصیف شجاعت، روح و روان برتر، درایت، زیبایی و تنومندی و... پهلوان.

زمینه ملی حماسه: حوادث قهرمانی که به منزله تاریخ خیالی یک ملت است، در بستری از واقعیات جریان دارند. واقعیاتی که ویژگی های اخلاقی نظام اجتماعی، زندگی سیاسی و عقاید آن جامعه را در مسائل فکری و مذهبی در برمی گیرد. شاهنامه نیز تصویری است از جامعه ی ایرانی در جزئی ترین و بیش گی های حیاتی مردم آن. در همان حال که با خواندن شاهنامه از نبردهای ایرانیان برای کسب استقلال در برابر ملل مهاجم، آگاهی می یابیم، مراسم اجتماعی، تمدن و مظاهر مدنیت، آداب و رسوم و اخلاق ایرانیان و مذهب ایشان و حتی خوشی ها و آرمانهای پهلوانان و بحث های فلسفی و دینی آنان آگاه می شویم. نوروز، جشن سده، گذشتن از آتش، مراسم خاکسپاری پادشاه، سوگند خوردن و...

زمینه خرق عادت و شگفت آوری: از دیگر شرایط حماسه، جریان یافتن حوادثی است خارج از عرف و عادت که با منطق و تجربه ی علمی سازگاری ندارد. در حماسه رویدادهای غیرطبیعی و بیرون از نظام عادت دیده می شود که تنها از رهگذر عقاید دینی عصر خود توجیه پذیر هستند؛ بدین گونه است که ملتی، عقاید ماورای طبیعی خود را به عنوان عاملی شگفت آور در حماسه ی خویش به کار می گیرد. در حماسه ها، موجودات و آفریده های غیر طبیعی در ضمن حوادثی که شاعر تصویر می کند، ظهور می یابد. وجود سیمرغ، اژدها، دیو سپید، روئین تن بودن اسفندیار و عمر هزار ساله ی زال و ... عناصر و پدیده هایی هستند که همچون رشته هایی استوار زمینه تخیلی حماسه را تقویت می کنند.

آرایه اغراق ذات حماسه است و برخی همچون استاد شمیسا آن را در متون حماسی، آرایه نمی دانند.





- قالب: مثنوی

- برگرفته از کتاب شاهنامه

(آغاز داستان هجوم سهراب به ایران)

- نوع ادبی: حماسی

- وزن و آهنگ: تِ تِن تِن / تِ تِن تِن / تِ تِن تِن (فعولن فعولن فعولن فعل) (رشته علوم انسانی)

- غلبه لحن حماسی

(در کنار آن لحن های دیگر هم در هنگام خواندن باید رعایت شود؛ لحن اندرزی، لحن عاطفی، لحن طنز و تمسخر)

- شخصیت ها: گردآفرید، سهراب (پسر رستم و تهمنه)، گزدهم، هجیر و....

درس ۱۳

@adab12a

درس سیزدهم

گرد آفرید

گرد آفریده پهلوان شیرزین حماسه ملی ایران، دختر گزدهنم است. گرد آفرید دلاور با اینکه در داستان رستم و سهراب شاهنامه حضور کوتاهی دارد، بسیار برجسته و یکی از گیراترین زنان شاهنامه است. در رهنمایی سهراب از توران به سوی ایران، هنگامی که وی در جست و جوی پدرش، رستم است، با او آشنا می‌شویم. در مرز توران و ایران، دژی به نام سپید دژ است. گزدهنم که یک ایرانی سالخورده است، بر آن دژ فرمان می‌راند و همواره در برابر دشمن، پایداری سرسختانه‌ای می‌نورزد و با این کار، دل همه ایرانیان را به آن دژ امیدوار می‌سازد. سهراب ناچار است پیش از در آمدن به خاک ایران از این دژ بگذرد. در تیرد میان سهراب و گزدهنم، فرمانده دژ، سهراب بر او پیروز می‌شود. سهراب، نخست می‌خواهد او را بکشد، اما او را اسیر کرده، راهی سیاه خود می‌کند. آگاهی از این رویداد، دژتشیان را سراسیمه می‌سازد اما گرد آفرید این واقعه را علیه تنگ می‌داند و برمی‌آشوبد و خود به تیرد او می‌رود. سهراب برای رویارویی آن شیرزین به رزمگاه حرمی آید و تیرد میان آن دو حرمی گیرد:

که ساهر آن دشمن گشت کم
 میشد به یک اندرون شمار
 نماند از ما بد چنین آفرید
 که شد لاله رنگش به کردار غیر
 بود اندر آن کار جاسک رنگ
 که بر میان، پادشاه به نهر

۱ چو نگاه شد دختر گزدهنم
 تنی بود بر سنان کردی سوار
 کی نام او بود گرد آفریده
 پهن گشس آمد ز کار غیر
 ۵ پوشید برع سواران یک
 فرود آمد از دژ به کردار شیر



گرد آفرید

@adab12a

۱- چو آگاه شد دختر گژدهم که سالار آن انجمن گشت کم

– قلمرو زبانی: چو: حرف ربط، وقتی که / نهاد: دختر گژدهم / آگاه: مسند / گژدهم: گژدهم، گژدهم، پهلوان کهنسال ایرانی، فرمانروای دژ سفید (در مرز ایران و توران) / سالار: سردار، سپهسالار، حاکم، فرمانده دژ، منظور هجیر

– قلمرو ادبی: گشت کم: کنایه از «در بند افتادن» /

– قلمرو فکری: هنگامی که دختر گژدهم آگاه شد که سردار آن گروه (هجیر) در بند افتاد.



- قلمرو زبانی: برسان: به مانند / گرد: پهلوان، دلیر / سوار: سوار کار / اندرون: در / به جنگ اندرون: دو حرف اضافه برای یک متمم / نامدار: نامی، سرشناس
- قلمرو ادبی: زنی بود برسان گردی سوار: تشبیه / واج آرای: صامت «ر»
- قلمرو فکری: زنی مانند پهلوانی سوار کار بود و همیشه در جنگ آوری سرشناس و نام آور بود.



۳- کجا نام او بود گرد آفرید

زمانه ز مادر چنین ناورید

— قلمرو زبانی: کجا: که (حرف ربط) / مرجع ضمیر «او»: زن / گرد آفرید: دختر گژدهم / زمانه: روزگار / ناورید: نیاورد /
چنین: ضمیر اشاره

— قلمرو ادبی: مصراع دوم: جانبخشی و اغراق / ناورید: کنایه از «نژاد»، «به دنیا نیاورد» /

— قلمرو فکری: که نام او گرد آفرید بود و روزگار از مادر چنین دختری به وجود نیاورده بود.



۴- چنان ننگش آمد ز کار هجیر که شد لاله رنگش به کردار قیر



- قلمرو زبانی: ننگش آمد: شرم زده شد، بدش آمد، به او برخورد / هجیر: هُزیر، به معنی نیک چهره و نژاده، پهلوان ایرانی / کار: جنگ، کارزار
- قلمرو ادبی: لاله رنگ: تشبیه / به کردار: مانند، ادات تشبیه / اغراق (چهره اش مانند قیر سیاه شد)
- قلمرو فکری: چنان از کار هجیر بدش آمد و شرمند هشد، که چهره شادابش مانند قیر سیاه شد.

۵- پوشید درع سواران جنگ

نبود اندر آن کار جای درنگ



– قلمرو زبانی: درع: زره، جامه جنگی با حلقه های آهنی / اندر: در / درنگ: تعلل و سستی / نبود: فعل غیراسنادی /

– قلمرو ادبی: جای درنگ نبود: کنایه: وقفه و تعلل جایز نبود. / جنگ: در اینجا جنگجو (مجاز) / واج آرایه: «ر»، «د»

– قلمرو فکری: زره سواران جنگجو را پوشید. در آن کار (رزم) هیچ توقف و تأخیری جایز و شایسته نبود.



کمر بر میان بادپایی به زیر

۶- فرود آمد از دژ به کردار شیر



- قلمرو زبانی: فرود آمد: پایین آمد / دژ: قلعه، حصار / به کردار: به مانند، ادات تشبیه / کمر: کمر بند / میان: کمر / بادپا: تیزرو، شتابنده / مصراع دوم: قید
- قلمرو ادبی: کمر بر میان: کنایه از «آماده بودن» / بادپا: استعاره از «اسب تیزرو» / بادپایی به زیر بود: کنایه از این که «سواره بود» / شیر، زیر: جناس ناهمسان
- قلمرو فکری: مانند شیر از قلعه پایین آمد؛ در حالی که کمر بندش را بر کمر بسته بود و بر اسبی تندرویی سوار شده بود.

۷- به پیش سپاه اندر آمد چو گرد / چو رعد خروشان یکی ویله کرد



- قلمرو زبانی: پیش: نزد، جلو / اندر آمد: در آمد، رسید / چو: مانند، ادات تشبیه (حرف اضافه) / گرد: غبار (متمم) / رعد: غرّش ابر، تندر (متمم) / ویله کرد: نعره زد، ناله کرد / ویله: صدا، آواز، ناله / یکی ویله: ویله ای، نعره ای
- قلمرو ادبی: رعد خروشان: تندر فریاد زننده، جانبخشی / واژه آرایبی: چو / گرد، کرد: جناس ناهمسان اختلافی
- قلمرو فکری: مثل گرد و غبار (سریع) به پیش سپاه آمد و مانند رعد خروشان فریاد زد.





– قلمرو زبانی: رجزخوانی / گردان: پهلوانان / جنگ آور: جنگجو / کدام: ضمیر پرسشی / کدامند: چه کسانی هستند؟ / کار آزموده سران: ترکیب وصفی مقلوب

– قلمرو ادبی: کار آزموده: کنایه از «باتجربه» / سران: رؤسا / واج آرای «ن»، «ا»

– قلمرو فکری: که پهلوانان و جنگ آوران و دلیران و فرماندهان کار آزموده کدامند؟

بی باکی قهرمانان و پهلوانان ایرانی که غیر از خدا از کسی باک ندارند.



۹- چو سهراب شیراوژن او را بدید

بخندید و لب را به دندان گزید

- قلمرو زبانی: چو: هنگامی که (حرف ربط) / سهراب: پور رستم / شیراوژن: شیرکش، شیرافکن / مرجع ضمیر «او»: گرد آفرید / گزیدن: گاز گرفتن /
- قلمرو ادبی: شیراوژن: کنایه از شجاع و دلاور / لب به دندان گزید: **کنایه از «شگفت زده شدن به همراه تمسخر»؛** این کنایه معانی و کاربردهای مختلفی دارد: ندامت و پشیمانی، خشم و غضب، شرم و خجالت، در منع از کاری، در حال تعجب و یا بیان حسرت و تأسف، ترساندن یا سکوت و خویشنداری / لب، دندان: مراعات نظیر / واج آرایی: «د»
- قلمرو فکری: هنگامی که سهراب شیرکش (دلیر) او را دید، خندید و لبش را با دندان گزید (شگفت زده شد).

۱۰- پیامد دمان پیش گرد آفرید

چو دخت کمندافکن او را بدید،

- قلمرو زبانی: دمان: غرنده، مهیب، خروشنده (قید) / چو: هنگامی که (حرف ربط) / دخت: فرزند دختر / مرجع ضمیر «او»: سهراب / دخت کمندافکن: ترکیب وصفی
- قلمرو ادبی: کمندافکن: کنایه از «جنگجو» / واج آرای: «د»

- قلمرو فکری: [سهراب] غرنده و خشمگین نزد گرد آفرید آمد. هنگامی که دختر جنگجو او را دید،

موقوف المعانی با بیت سپسین.

۱۱- کمان را به زه کرد و بگشاد بر نبد مرغ را پیش تیرش گذر

– قلمرو زبانی: به زه کردن کمان: زه کمان را انداختن، آماده کردن کمان / زه: چله کمان / بر: پهلو و سینه / نبد: نبود / مرغ: پرنده / را: «رای» تغییر فعل، مالکیت (گذر نداشت)، (حرف اضافه: برای) / مفعول: کمان، بر

– قلمرو ادبی: زه، کمان، تیر: تناسب / بگشاد بر: سینه و آغوش گشود، کنایه از «آماده تیراندازی شدن» / مرغ را پیش تیرش گذر نبود: کنایه: «بسیار ماهر بود».

– قلمرو فکری: تیر را در چله کمان گذاشت و آماده تیراندازی شد. هیچ پرنده ای نمی توانست از پیش تیرش گذر کند. (در تیراندازی مهارت داشت).



۱۲- به سهراب بر تیر باران گرفت / چپ و راست جنگ سواران گرفت

– قلمرو زبانی: به سهراب بر: دو حرف اضافه برای یک متمم / گرفت: آغاز کرد / چپ و راست: قید / جنگ سواران گرفت: شروع کرد به جنگیدن به شیوه سوار کاران و رزم آوران.

– قلمرو ادبی: چپ، راست: تضاد و کنایه از «از هر طرف» / تیرباران: کنایه

از تیرهای فراوان

– قلمرو فکری: [گرد آفرید] تیر باران را آغاز کرد. از هر طرف شروع کرد به جنگیدن به شیوه سواران و رزم آوران.



۱۳- نگه کرد سهراب و آمدش ننگ بر آشت و تیز اندر آمد به جنگ



- قلمرو زبانی: نهاد: سهراب / آمدش ننگ: ننگش آمد، شرم زده شد / بر آشت: خشمگین شد / تیز: سریع (قید) / اندر آمد: آمد /
- قلمرو ادبی: آمدش ننگ: کنایه: به او برخورد، دون شأن خود دانست / ننگ، جنگ: جناس ناهمسان
- قلمرو فکری: سهراب نگاه کرد و شرمش آمد. خشمگین شد و به سرعت به جنگ آمد.



۱۴- چو سهراب را دید گرد آفرید

که برسان آتش همی بردمید،



– قلمرو زبانی: چو: هنگامی که / برسان: به مانند، ادات تشبیه / همی بردمید: می دمید،
می غرید، می خروشید، برمی خاست (ماضی استمراری) / موقوف المعانی / نهاد: گرد آفرید /
سهراب: مفعول

– قلمرو ادبی: برسان ... بردمید: تشبیه / واج آرای «د»

– قلمرو فکری: زمانی که گرد آفرید سهراب را دید، که مانند آتش می خروشید،

عنان و سنان را پر از تاب کرد

۱۵- سر نیزه را سوی سهراب کرد

- قلمرو زبانی: عنان: افسار، دهانه / سنان: سر نیزه، تیزی هر چیز / سنان، سر نیزه: تضمن / تاب: پیچ و شکن
طناب، کمند و زلف / مفعول: سر نیزه، عنان و سنان

- قلمرو ادبی: عنان، سنان: جناس ناهمسان / واج آرایبی: «س»، «ن» / پر از تاب کرد: پیچ و تاب داد

عنان را پیچ و تاب دادن: کنایه از تاختن اسب به هر جانب / سنان را پیچ و تاب دادن: کنایه از آماده‌ی ضربه زدن

- قلمرو فکری: سر نیزه را به طرف سهراب گرفت و افسار و سر نیزه را پیچ و تاب داد. (با چالاکی و هیجان، به هر سو حرکت می‌کرد تا بتواند به هم‌اوردش ضربه بزند.)

۱۶- بر آشفته سهراب و شد چون پلنگ / چو بدخواه او چاره گر بُد به جنگ

– قلمرو زبانی: بر آشفته: خشمگین شد / بُد: کوتاه شده «بود» / بدخواه: دشمن، بداندیش / چاره گر: صاحب تدبیر، چاره اندیش، مدبّر /

– قلمرو ادبی: چون پلنگ: تشبیه / سهراب: مشبه / پلنگ: مشبه به / چون: ادات تشبیه

– قلمرو فکری: سهراب خشمگین شد و مانند پلنگ شد؛ زیرا دشمن او

در جنگ حيله گر و مدبّر بود.



۱۷- بزد بر کمر بند گرد آفرید

زره بر برش یک به یک بردرید

پیشوند فعل

اسم، سینه و پهلو

حرف اضافه

حرف اضافه، نشانه متمم

- قلمرو زبانی: زره: جامه ای جنگی دارای آستین کوتاه و مرکب از حلقه های ریز فولادی که آن را به هنگام جنگ بر روی لباس های دیگر می پوشند / بر: پهلو، سینه / یک به یک: تک به تک / بردرید: پاره کرد

- قلمرو ادبی: بر، بر: جناس همسان / واج آرای «ب» / واژه آرای: یک، بر

- قلمرو فکری: سهراب بر کمر بند گرد آفرید نیزه زد و حلقه های زره را از تن گرد آفرید یک به یک جدا کرد.

یکی تیغ تیز از میان بر کشید

۱۸- چو بر زین پیچید گرد آفرید

– قلمرو زبانی:

پیچید: خم شد و تعادلش به هم خورد / تیغ: شمشیر / یکی تیغ: تیغی / بر کشید: بیرون آورد / میان: کمر / گرد آفرید: نهاد / یکی تیغ تیز: مفعول

– قلمرو ادبی: تیغ، تیز: جناس

– قلمرو فکری: زمانی که گرد آفرید بر زین پیچید، شمشیری تیز از کمر بندش بیرون کشید.



نشست از بر اسپ و برخاست گرد

۱۹- بزد نیزه او به دو نیم کرد

- قلمرو زبانی: مرجع ضمیر او: سهراب / اسپ: شکل کهن واژه اسب

- قلمرو ادبی: گرد برخاست: کنایه از این که «اسب را تازاند» /

کرد، گرد: جناس ناهمسان / واج آرایی: ب / تضاد: نشست، برخاست

- قلمرو فکری: بزد و نیزه سهراب را به دو نیم کرد.

[چون یارای مقابله با سهراب را نداشت] بر اسپش نشست

و گرد و غبار برخاست.



۲۰- به آورد با او بسنده نبود

پیچید ازو روی و برگاشت زود



- قلمرو زبانی: آورد: نبرد، کارزار / مرجع او: سهراب / بسنده: کافی، شایسته، سزاوار // برگاشت: برگرداند، در این جا: برگشت (ویژگی سبکی) /

- قلمرو ادبی: روی پیچیدن: کنایه از «عقب نشینی و فرار کردن» / بسنده نبود: کنایه: حریفش نمی شد، یارای مقابله نداشت

- قلمرو فکری: گردآفرید در جنگ حریف سهراب نمی شد (توانایی مقابله با سهراب را نداشت)، برای همین از او روی برگرداند و زود به سمت دژ برگشت.

۲۱- سپهبد عنان اژدها را سپرد / به خشم از جهان روشنایی ببرد



- قلمرو زبانی: سپهبد: فرمانده سپاه، منظور سهراب / عنان: افسار، لگام / اژدها: مار بزرگ /
- قلمرو ادبی: عنان سپردن: کنایه از اختیار را به اسب دادن، رها و آزاد گذاشتن اسب تا به سرعت بتازد / اژدها: استعاره از اسب / از جهان روشنایی بردن: اغراق، کنایه از تیره کردن و ترساندن و خشم زیاد (اغراق)
- قلمرو فکری: سپهبد افسار را به اسبش سپرد (لگام را رها کرد) و با خشم او جهان تیره و تار شد.

بجنید و برداشت خود از سرش

۲۲- چو آمد خروشان به تنگ اندرش

- قلمرو زبانی: خروشان: فریادزنان / به تنگ اندر آمد: نزدیک شد، دو حرف اضافه برای یک متمم / بجنید: تکان خورد / خود: کلاهخود، ترگ / اندرش: جابجایی ضمیر / مرجع ضمیر در «اندرش» و «سرش»: گردآفرید
- قلمرو ادبی: واج آرای «ش» / خود، سر: مراعات نظیر
- قلمرو فکری: هنگامی که فریادزنان به نزدیکش آمد، تکانی خورد و کلاهخود را از سرش برداشت. (سرعت عمل سهراب)



برخی معتقدند که گردآفرید خودش کلاهخودش را تحقیر، کلاهخود همآورد و حریف را برمی داشته اند،

(برداشتن کلاهخود برای تحقیر و خوارداشت گردآفرید) برداشته است؛ اما از آنجا که رسم و آیینی بوده که برای به نظر می رسد که سهراب این کار را کرده است.

گردآفرید

@adab12a

۲۳- رها شد ز بند زره موی اوی

درفشان چو خورشید شد روی اوی

- قلمرو زبانی: زره: جامه جنگی / بند: ریسمان / درفشان: درخشان / چو: مانند، ادات تشبیه / مرجع ضمیر او: گردآفرید / نهاد: «موی او» و «روی او»
- قلمرو ادبی: موی، روی، اوی: جناس ناهمسان (اختلافی) / شد: تکرار / چو خورشید شد روی اوی: تشبیه (وجه شبه: درخشان بودن) / واج آرایبی «ش»، «ر»
- قلمرو فکری: موی او (گردآفرید) از بند زره بیرون آمد (نمایان شد) و روی او که همانند خورشید بود، درخشید.

سر و موی او از در افسرست

۲۴- بدانست سهراب کاو دخترست



– قلمرو زبانی: بدانست: فهمید، دانست، ماضی (گذشته) ساده / کاو: که او / از در: شایسته، سزاوار / افسر: تاج، دیهیم، کلاه پادشاهی

– قلمرو ادبی: از در افسر بودن: کنایه از «مناسب برای جنگ نیست» /

سر و موی: مجاز از وجود / سر، موی، افسر: مراعات نظیر / واج آرایی: «ر»

– قلمرو فکری: سهراب فهمید که او دخترست. سر و موی او مناسب برای تاج است؛

نه میدان رزم. (سهراب دانست که او اشراف زاده و از بزرگان است.)

@adab12a

گرد آفرید



۲۵- شگفت آمدش گفت از ایران سپاه

چنین دختر آید به آوردگاه



- قلمرو زبانی: شگفتش آمد: تعجب کرد / ایران سپاه: ترکیب اضافی مقلوب (وارون) / آوردگاه: میدان نبرد (متمم) / چنین دختر: ترکیب وصفی / سپاه و آوردگاه: تناسب
- قلمرو فکری: سهراب شگفت زده شد و گفت از سپاه ایران چنین دختر دلاوری به میدان جنگ می آید.
- بیت بعدی که حذف شده چنین است:

همانا به ابر اندر آرند گرد»

«سواران جنگی به روز نبرد

با توجه به این بیت حذف شده می توان دریافت که سهراب گفته است: سپاه ایران که سوارکاران چابکی دارد، چرا دختر را به آوردگاه می فرستند؟

۲۶- ز فتراک بگشود پیچان کمند

بینداخت و آمد میانش به بند



– قلمرو زبانی: فتراک: ترک بند ، تسمه و دوالی که از عقب زین اسب می آویزند و با آن چیزی را به ترک می بندند. شکاری را نیز به فتراک می بستند. نیز کمند چنبروار را از آن می آویختند. (متمم) / پیچان کمند: کمند پیچان، ترکیب وصفی مقلوب (وارون) (مفعول) / میان: کمر / بند: ریسمان / نهاد: سهراب و میانش

– قلمرو ادبی: واج آرای: «د»، «ن» / به بند آمدن: کنایه از اسیر و گرفتار شدن

– قلمرو فکری: [سهراب] از ترک بند، کمند پریچ را باز کرد. آن را انداخت و کمر گرد آفرید را در بند آورد. (او را اسیر کرد).

نمونه‌ها در سینه نامور	کمی نام او بود که گشتند	بیش بچکند ز درون نامدا	نمی بود پرسان گری بود
بزه پرسه ترک روی کرد	شمان کرد کیم به زبیر زود	نمود اندر آن کارهای جنگ	بچشمه و ج سواران جنگ



نبرد سهراب که آفرید		فرود آمد از دربر که آفرید	کر پرسان با پای بر ز
بگشت دست جنگ سواران		ب سهراب بر تیر بادان گشت	بگشت دست جنگ سواران
چو بر قوا داد چاره کرد ز جنگ	بگشت سهراب ستم ن جنگ	عنان سستای پرواز آید	چو بر قوا داد چاره کرد ز جنگ
چو جان بدغم انداخته بد گنا	زین بر گشتن کرد آفریدی	بیاید که آفرید گشت	چو جان بدغم انداخته بد گنا
دشمن چو خورشید روی	دشمن زبست ز روی	بشید و بر داشتند از گشت	دشمن چو خورشید روی
بگشت چو بی تو ای ماه چکا	بگشت کزمن ز پای جوی	سرموی او از در آفرید	بگشت چو بی تو ای ماه چکا

۲۷- بدو گفت کز من رهایی مجوی چرا جنگ جویی تو ای ماه روی

– قلمرو زبانی: بدو: به او / رهایی: آزادی / مجوی: فعل نهی، نخواه،

جست و جو نکن / ماه روی: منادا

– قلمرو ادبی: ماه روی: تشبیه درون واژه ای، استعاره از گرد آفرید / مجوی، جویی: استتفاع (رسته انسانی) / واج آرایبی: «ی» / سخنان سهراب پس از فعل «گفت» آغاز می شود و در بیت سپسین هم ادامه دارد. تمام گفتاورد (نقل قول) سهراب، نقش مفعولی دارد.

– قلمرو فکری: سهراب به گرد آفرید گفت: به دنبال رهایی نباش. ای زیباروی! چرا تو به دنبال جنگ هستی؟

ز چنگم رهایی نیابی مشور

۲۸- نیامد به دامم به سان تو گور



– قلمرو زبانی: گور: گورخر / مشور: فعل نهی از شوریدن، تقلا نکن / به سان: مانند، ادات تشبیه (حرف اضافه) / ضمیر پیوسته «م» در دامم و چنگم: مضاف الیه

– قلمرو ادبی: به دام آمدن: کنایه از «در بند افتادن، اسیر شدن» / به سان تو گور: تشبیه / گور: مجازاً شکار

– قلمرو فکری: همانند تو گوری به دام من نیفتاده است. از چنگم رهایی نمی‌یابی. تقلای بیهوده نکن.

۲۹- بدانست کاویخت گردآفرید مر آن را جز از چاره درمان ندید



– قلمرو زبانی: بدانست: فهمید / آویخت: در بند افتاد، گرفتار شد (بن ماضی: آویخت، بن مضارع: آویز) / چاره: تدبیر، فریب و نیرنگ / درمان: راه کار / مر: در گذشته پیش از مفعول یا متمم می آمد. / ندید: تشخیص نداد، پیدا نکرد

– قلمرو فکری: گردآفرید فهمید که در بند افتاده و اسیر شده است؛ از این رو جز دست زدن به حيله و نیرنگ، راه حلی پیدا نکرد. (چاره را در نیرنگ دید.)



میان دلیران به کردار شیر

۳۰- بدو روی بنمود و گفت: ای دلیر



- قلمرو زبانی: بدو: به او مرجع آن «سهراب» / روی: رخسار، چهره / دلیر: دلاور / به کردار: همانند، ادات تشبیه / موقوف المعانی

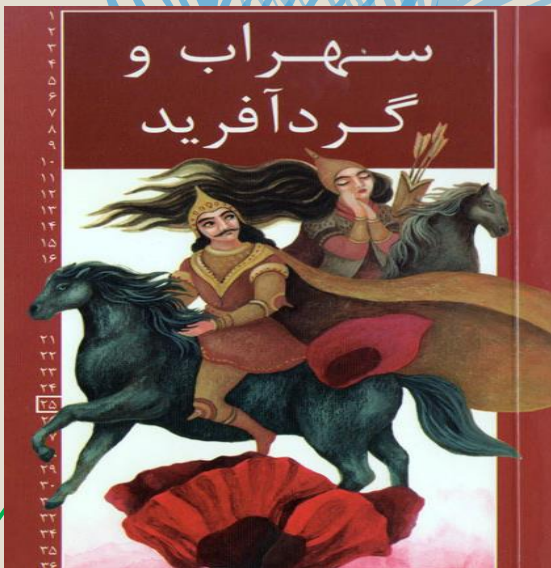
- قلمرو ادبی: میان دلیران به کردار شیر: تشبیه / واج آرایبی: ر / روی نمودن: کنایه از مخاطب قرار دادن

- قلمرو فکری: گردآفرید به سهراب رو کرد و گفت: ای دلیری که میان دلیران

همچون شیر هستی،

با چند بیت بعد - که گفت آورد (نقل قول) از گردآفرید است - موقوف المعانی است. تمام نقل قول (گفتاورد)

مفعول است.



@adab12a



برین گرز و شمشیر و آهنگ ما

۳۱- دو لشکر نظاره برین جنگ ما



– قلمرو زبانی: دو لشکر: منظور لشکر ایران و توران / نظاره: نگریستن، تماشا کردن، در اینجا: تماشاگر /
گرز: چماق / آهنگ: قصد، نیت و عزم

– قلمرو ادبی: لشکر، جنگ، گرز، شمشیر: مراعات نظیر / واژه آرایبی: برین / واج آرایبی: «ر».

– قلمرو فکری: هر دو لشکر تماشاگر جنگ ما هستند و جنگ با گرز و شمشیر و قصد مبارزه ما را زیر نظر دارند.



سپاه تو گردد پر از گفت و گوی

۳۲- کنون من گشایم چنین روی و موی



– قلمرو زبانی: کنون: اکنون (قید) / چنین روی: ترکیب وصفی (مفعول)

– قلمرو ادبی: روی، موی: جناس ناهمسان / روی گشادن: کنایه از خود را نشان دادن / پر از گفتگو
گردیدن: کنایه از غیبت کردن، حرف در آوردن / واج آرای: «گ» و «و»

– قلمرو فکری: اکنون من روی و مویم را می گشایم، این کار سبب می شود سپاهیان تو بفهمند که من
دختر هستم و درباره تو بدگویی کنند.

بدین سان به ابر اندر آورد گرد

۳۳- که با دختری او به دشت نبرد



- قلمرو زبانی: بدین سان: به این گونه / به ابر اندر: دو حرف اضافه برای یک متمم /

- قلمرو ادبی: ابر: مجاز آسمان / گرد به ابر اندر آوردن: گرد خاکی را به آسمان بر آورد، اغراق، کنایه از «شدت نبرد»

- قلمرو فکری: ... که سهراب با دختری در میدان نبرد با این شدت جنگید و تلاش فراوانی برای شکست دادن او انجام داد. (این کار آبروی تو را می برد)

نباید برین آشتی جنگ جست

۳۴- کنون لشکر و دژ به فرمان توست

– قلمرو زبانی: کنون: اکنون / دژ: قلعه، حصار / توست: تو است /

– قلمرو ادبی: آشتی، جنگ: تضاد / توست، جست: جناس ناهمسان (از نظر آوایی) / جستن: طلب کردن، جستجو کردن / به فرمان بودن: کنایه از مطیع و تسلیم بودن / دژ: جاز ساکنان دژ / مراعات نظیر: لشکر، دژ، جنگ

– قلمرو فکری: اکنون لشکر و ساکنان دژ فرمانبردار تو هستند؛ برای همین نباید با این صلح ما در پی جنگ باشی.



۳۵- عنان را پیچید گرد آفرید / سمند سرافراز بر دژ کشید



- قلمرو زبانی: عنان: افسار، دهانه / سمند: اسب زرد (در متن درس مطلق اسب مورد نظر است) / سرافراز: سربلند /
- قلمرو ادبی: عنان را پیچیدن: کنایه از برگشتن و تغییر مسیر دادن / سمند سرافراز: تشخیص / عنان، سمند: مراعات نظیر / واج آرایبی: «د»
- قلمرو فکری: گرد آفرید افسار اسب را پیچاند (اسب خود را برگرداند و تغییر جهت داد) و اسب سرافرازش را به سوی دژ راند.

بیامد به درگاه دژ گژدهم

۳۶- همی رفت و سهراب با او به هم



– قلمرو زبانی: همی رفت: رفت / به هم: با همدیگر / درگاه: جلوی در، آستانه / گژدهم: پدر
گردآفرید.

– قلمرو فکری: گردآفرید می رفت و سهراب همراه او بود. گژدهم نیز به آستانه و دروازه دژ
آمد.

گردآفرید

@adab12a

– ۳۷– در باره بگشاد، گرد آفرید

تن خسته و بسته بر دژ کشید



– قلمرو زبانی: باره: بارو، دیوار قلعه، حصار / خسته: زخمی، افگار / بسته: در بند افتاده، ناتوان / تضمن: دژ، باره (=حصار و دیوار) / نهاد جمله «در بسته بگشاد»، «گذردهم» در بیت پیشین است

– قلمرو ادبی: خسته، بسته: جناس ناهمسان. / باره: مجاز از «دژ»

– قلمرو فکری: [گذردهم] در قلعه را باز کرد و گرد آفرید تن زخمی و ناتوانش را به درون قلعه کشانید.

گرد آفرید

@adab12a

۳۸- در دژ بستند و غمگین شدند / پر از غم دل و دیده خونین شدند



– قلمرو زبانی: در: دروازه / دیده: چشم

– قلمرو ادبی: دیده خونین: کنایه از «اندوهگین شدن و گریه بسیار»، اغراق / واج آرایشی:
«د»

– قلمرو فکری: در دژ را بستند و ناراحت شدند. دلشان پر از غم و از غم چشمشان خونین بود.

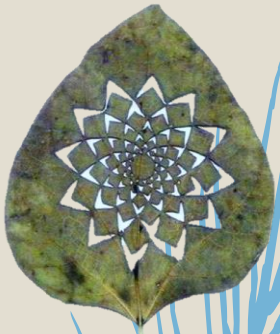
پیر از درد بودند برنا و پیر

۳۹- ز آزار گردآفرید و هجیر



– قلمرو زبانی: آزار: آزرده شدن، رنجش / برنا: بالغ، جوان / قلمرو ادبی: برنا، پیر:
تضاد / واج آرایی: «ر» / برنا و پیر: مجاز از همه / واج آرایی: «ر»

– قلمرو فکری: همه ساکنان دژ به خاطر شکست گردآفرید و اسیر شدن هجیر
غمگین و دردمند بودند.



۴۰- بگفتند کای نیکدل شیرزن پر از غم بُد از تو دل انجمن



– قلمرو زبانی: نیکدل: خوشدل، مهربان / شیرزن: زن دلیر (گردآفرید) / بد: بود

– قلمرو ادبی: انجمن: مجاز از مردم، لشکر / شیرزن: تشبیه / واژه آرایبی: دل

– قلمرو فکری: گفتند که ای زن نیکدل و دلیر، همگی برای تو ناراحت بودند.

۴۱- که هم رزم جستی هم افسون و رنگ

نیامد ز کار تو بر دوده ننگ

- قلمرو زبانی: رزم جستن: جنگیدن / افسون: حيله گری، سحر، جادو کردن / رنگ: در اینجا: نیرنگ و فریب / دوده: دودمان، خاندان، طایفه / ننگ آمدن: شرمنده شدن، بی آبرویی
- قلمرو ادبی: رنگ، ننگ: جناس ناهمسان
- قلمرو فکری: زیرا که هم جنگیدی و هم فریب و نیرنگ به کار بردی. از کار (نبرد) تو دودمانت شرمگین نشد. (مایه ننگ دودمانت نشدی).
- مصراع دوم: زمینه ملی حماسه (باورها و اندیشه های ایرانیان)



۴۲- بخندید بسیار گرد آفرید

به باره بر آمد سپه بنگرید



– قلمرو زبانی: بسیار: قید / به: از / باره: بارو، دیوار دژ، حصار / بر آمد: بالا رفت /
نگریستن به: نگاه کردن (بن ماضی: نگریست، بن مضارع: نگر)

– قلمرو ادبی: واج آرای: «د»

– قلمرو فکری: گرد آفرید با تمسخر، بسیار خندید و به بالای دیوار دژ رفت و سپاه
توران را نگاه کرد.



۴۳- چو سهراب را دید بر پشت زین چنین گفت کای شاه ترکان چین



- قلمرو زبانی: چو: هنگامی که (حرف ربط) / کای: که ای / ترکان چین: تورانیان
- قلمرو ادبی: زین: مجاز اسب / بر پشت زین بودن: کنایه از «سوار اسب بودن» / شاه ترکان چین: استعاره از سهراب / زین، چین: جناس ناهمسان
- قلمرو فکری: هنگامی که گرد آفرید سهراب را بر پشت زین دید، گفت که ای شاه ترکان

چین،

گرد آفرید

@adab12a



۴۴- چرا رنجه گشتی؟! کنون بازگرد هم از آمدن هم زدشت نبرد



– قلمرو زبانی: رنجه گشتن: رنجیدن، به زحمت افتادن، اصطلاح قدم رنجه کردن، خود را به زحمت انداختن و آمدن / کنون: اکنون

– قلمرو ادبی: واج آرای: «ن» / گشتی، بازگرد: هم‌ریشگی (رشته انسانی)

– قلمرو فکری: چرا خودت را به زحمت انداختی؟! (لحن طنز و تمسخر) اکنون، هم از آمدن به ایران (یا آمدن به درون دژ) هم از مبارزه با ما دست بردار.



رخ نامور سوی توران کنی

۴۵- تو را بهتر آید که فرمان کنی



- قلمرو ادبی: تو را: برای تو / آید: است، می شود، فعل اسنادی / فرمان کردن: اطاعت کردن / فرمان کنی: پذیری، فرمان ببری / رخ: چهره / نامور: سرشناس، نام آور
- قلمرو ادبی: رخ سوی توران کردن: کنایه از برگشتن و به سمت توران روانه شدن
- قلمرو فکری: بهتر است که اطاعت کنی و چهره سرشناست را به سوی توران کنی و برگردی.



۴۶- نباشی بس ایمن به بازوی خویش خورد گاو نادان ز پهلوی خویش

- قلمرو زبانی: بس: بسیار
- قلمرو ادبی: بازو: مجاز از «نیرو و توان» / خورد گاو نادان ز پهلوی خویش: ارسال المثل، (انسان نادان خودش به خودش زیان می رساند). به زیان خود کار کردن، گاو نادان هرچه می خورد یا می کشد از جانب خودش است. / بازو، پهلو: تناسب / خویش: ردیف / پهلو: در این جا: جانب، سوی، معادل «از قبل»
- قلمرو فکری: ایمن به زور و نیرو خودت نباش. گاو نادان از پهلوی خودش می خورد.
- سهراب نیز، اگر فریفته زور بازوی و دلاوری خویش، به نبرد رستم بشتاید، مایه مرگ خویش خواهد شد و بازوی وی هرچه پرزورتر باشد، مانند پهلوی گاو نادان که هرچه فربه تر باشد مرگ آورتر است، او را بیش به سوی نابودی خواهد راند.
- (قرابت معنایی = از ماست که بر ماست) / پر عقاب آفت عقاب است.
- (قرابت معنایی: آفت طاوس آمد پر او ای بسی شه را بکشته فر او)
- در نصیحه الملوک آمده: مثل تو چون ستوری بود که سبزه بیند و بسیار بخورد تا فربه شود، و فربهی او سبب هلاک او باشد، که بدان سبب او را بکشند و بخورند. پس عبارت خورد گاو نادان ز پهلوی خویش، بدین معنی است که گاو نادان نمی داند که برای بهره مندی از گوشت و پهلوی چرب اوست که به او آب و گیاه می دهند و مفهوم بیت چنین می شود که تو به نیروی بازوی خود مناز، و خود را مانند گاو نادان به هلاکت مینداز.

ارزشیابی پایانی



– معنای «ز پهلوی خود خوردن» در کدام بیت متفاوت است؟

- الف) مایهٔ بالیدنِ ما پهلویِ خود خوردن است / در گدازِ استخوانِ شمع شیر دایه بود
- ب) می خورم چون شمع از پهلویِ خود تا زنده‌ام / می‌دهم خود را تسلی بر کبابِ خامِ خویش
- ج) پهلویِ خود می خورم چون شمع از خود می خورم / ره‌نوردِ وادیِ تسلیمم از زادم می‌پرس
- د) نباشی بس ایمن به بازوی خویش / خورد گاو نادان ز پهلوی خویش

پاسخ: گزینهٔ د؛ زیرا «ز پهلوی خود خوردن» در سه بیت نخست در معنی بی‌نیازی از غیر (به کسب دست رنج خود چیزی به هم رسانیدن و منت کسی نکشیدن) آمده است که مفهومی مثبت و مطلوب است؛ اما در بیت آخر به معنی «زیان دیدن از راهی است که سود می‌نماید» آمده است.

شاد و پیروز باشید.

خدانگهدار!

دکتر احمد کنجوری



@adab12a